

سه‌شنبه • ۲۶ آبان ۱۳۹۴ • سال سیزدهم • شماره ۲۴۵۰ • ۹

شرق روزنامه

گفت‌وگو با «نوام چامسکی» دربارهٔ مداخلات آمریکا در خاور میانه	صفحه ۱۰
آشنایی با تاریخچه و قابلیت‌های سامانه دفاعی اس-۳۰۰	صفحه ۱۱
صدای روشنفکری و صلح‌طلبی را به گوش جهان برسانیم	صفحه ۱۲

گفته‌ها

تشریح خلقیات ایرانیان برای معرفتی عمومی
مقصود فراستخواه در نشست نقد و بررسی کتاب «ما ایرانیان»: نقد و خوانده‌شدن توسط دیگر پژوهشگران به تعبیر لوئیس دیگری را می‌سازد و می‌توانیم با خودمان به‌عنوان دیگری گفت‌وگو کنیم. تفکر در این حالت شکل می‌گیرد. حیوان ناطق به معنی نطق درونی و دوباره مذاقه‌کردن در خود است. بخش بزرگی از پروژه‌های ما به پروژه‌های خلقیات یعنی عادت‌واره‌ها و رفتارهای ما برمی‌گردد. در پاسخ به این پرسش که آیا ما ایرانیان به این بدی هستیم و اگر هست چگونه زندگی ممکن است، باید گفت بله! ما وضعیت بسیار بدی داریم و باید مسئله ایجاد کرد و وجدان‌های بیدار جامعه را به کار گرفت. هنوز به حد کافی درباره خلقیات سخن نگفته‌ایم. مشکلات به حد بحران جدی رسیده است. در زیست اجتماعی ما قابلیت‌های زیاد وجود دارد. ملت متوسطی هستیم اما اگر مشکلات را به‌موقع حل نکنیم ممکن است فرزندان آینده شرایط بدی داشته باشند. رتبه ایران در دو شاخص کارایی نیروی کار و مخاطره‌جویی و تحمل ایهام قابل توجه است. باید دلهره آگاهی داشته باشیم. نیروهای ما نمی‌توانند با هم کار کنند. اینها ریشه در ساختار ما دارد که در کتاب بیان کرده‌ام. یعنی، روی دوم سکه خلقیات، ساختار و نهاد است. مشکلات ما باید مسئله شوند و ما نیازمند تکثیر مسئله هستیم. اینکه طرح مسئله، سیانمایی تلقی می‌شود، نوعی مشکل و محدودیت برای طرح مسئله ایجاد می‌کند. باید دائما ظرفیت‌سازی کنیم نه ظرفیت‌سوزی. زیست-جهان ما سرشار از قابلیت‌هاست اما سیستم‌های اجتماعی ما مشکل دارند و زیست اجتماعی مستعمره سیستم‌ها می‌شود. از این‌رو، بحث تثویت ایرانی را در کتاب مطرح کرده‌ام. ما درکی فضیلت‌خواهانه و کمال‌گرایانه از خود داریم. می‌دانیم که نباید دروغ گفت اما به‌موقع دروغ می‌گوییم. نمی‌توانیم از وجدان اخلاقی خود طفره رویم و در نتیجه، نوعی نفس لومه (ملامتگر) اجتماعی داریم که به نفس مطمئنه تبدیل نشده است. این به معنای وجود زندگی است. بسیاری از کشورهای منطقه تنها یک بازار اقتصادی بودند اما اکنون براساس شاخص‌ها از آنها عقب مانده‌ایم. از این‌رو، نیازمند یادگیری اجتماعی از طریق نهادها در سطوح مختلف هستیم. قصد من در این کتاب از تشریح نظریه‌ها، بیان جزئی برای تشریح خلقیات بوده تا یک معرفت عمومی به دست آوریم. هدف از تقلیل‌گرایی هم تقلیل‌بخشیدن فرهنگ بوده است. احساس می‌کنیم امکان رفتار اخلاقی وجود ندارد و برای اینکه بتوانیم این آگاهی ناموفق را رفع کنیم باید بدانیم علم، حلم می‌آورد. همه نیازمند دانایی درباره چرایی رفتار غیراخلاقی هستیم. یک نظریه هم نمی‌تواند پاسخ‌گو باشد و نیازمند استفاده بیشتر از مدل‌ها و نظریه‌ها هستیم.



تقلیل‌گرایی در نظریه‌ها
عباس کاظمی در نشست نقد و بررسی کتاب «ما ایرانیان»: نقد من بر کتاب «ما ایرانیان» نقد درونی است. کتاب باید بر اساس ادعاهای درون خود ارزیابی شود. طرح مسئله از نقطه عویی شروع می‌شود. وقتی خود را با غرب مقایسه می‌کنیم یک برخوردسته نارضایتی از خود داریم. ما استناد به کتاب می‌توان دو ویژگی اجتناب از تقلیل‌گرایی و ذات‌گرایی را ادعای اصلی موضوع آن دانست. یعنی به‌نظر می‌رسد باید همه جنبه‌ها را دید اما عوامل مدنظر جامعه‌شناس، علل روان‌شناسی و زیست‌شناختی و تاریخی نیست. ذات‌گرایی هم به‌مثابه اینکه ذاتا یک ویژگی را داشته باشیم قرار است دیده نشود. فصل مربوط به ادبیات موجود فربه نیست و برای کسی که فرصت مطالعه انبوه ادبیات معرفی‌شده را ندارد، بهتر بود خلاصه‌وار گفته می‌شد تا خواننده همدلانه رفتار کند. فصول نظری هم من خواننده را جذب نکرد زیرا به‌نظر می‌رسد تقلیل‌گرایی در تبیین را به تقلیل‌گرایی در نظریه‌ها تبدیل کرده است. به‌این‌ترتیب تئوری چهل‌تکای شکل گرفته که لذت خواندن کتاب را کم کرده است. کتاب دوم کتاب – ادعای دوری از ذات‌گرایی یا گرایش به و ادعای دوم کتاب – ادعای دوری از ذات‌گرایی یا گرایش به مم‌گرایی – جای پرسش و بحث دارد. به‌علاوه، با اشاره به مم‌گرایی به روان‌شناسی پرداخته‌ایم و این امر باعث تقلیل بحث شده است؛ یعنی از مم‌گرایی، هم شاهد ذات‌گرایی و هم تقلیل‌گرایی هستیم که مخالف ادعای کتاب است.

پاسخ کتاب به پرسش چرایی تداوم ویژگی‌های منفی در خلقیات ایرانیان این است که علت حلت‌شدن بسیاری از مشکلات نوسازی از بالا بوده است. در اینجا دو نکته وجود دارد: نخست اینکه چرا با مدرن‌شدن باید بهبود یافت؟ این ناشی از غلبه نظریه است و در عمل و واقعیت این‌گونه نیست. یعنی این ایدئولوژی است که باید به‌عنوان فرضیه از آن در کتاب دفاع کرد. دوم اینکه در جوامع دیگری مانند ترکیه که نوسازی از بالا بوده، چرا اوضاع بهتر است و آیا شما کشوری اسبابی را می‌شناسید که نوسازی از پایین رخ داده باشد. یک ایراد دیگر، استناد به پیمایش‌های ملی است. این پیمایش‌ها نظر مردم را می‌سنجد و واقعیت اجتماعی را نشان نمی‌دهند. از پیمایش‌های ملی می‌توان برداشت‌های متفاوتی کرد و پاسخ‌های مختلفی به دست آورد که بیان واقعیت اجتماعی جامعه در حال تغییر هر ساله ما نیست.

در خاکریز تفکر و عمل

وضع بشر و حیات ذهن شاید مهم‌ترین آثار فلسفی هانا آرنت باشد. مخاطبان فارسی‌زبان ترجمه قابل‌اعتمادی از این مجموعه در اختیار دارند. مسعود علیا در این سال‌ها در پروژه‌ای مداوم توانست این آثار را با ترجمه‌ای روان به دست علاقه‌مندان آثار آرنت و مخاطبان نظریه سیاسی برساند و دست‌ما را در برخورد نظری و جدی با متن آرنت، همراه با ترجمه‌ای مطمئن، باز گذاشته است. اهمیت کار آرنت را در این دو مجموعه می‌توان در مسیر فکری خود او دنبال کرد. او پروژه خود را در «وضع بشر» با دو چیز کلید زد: کشف توانایی‌های دائمی انسان و نشان‌دادن این توانایی‌ها در عمل و نه تفکر؛ پروژه‌ای که به قول خود او بسیار هولناک بود چون باید به تمام جزئیات سنت فلسفه غرب می‌پرداخت و چه‌بسا می‌تاخت. طرفه آنکه آرنت برای نفی این سنت باید مقولات جدیدی برای اندیشیدن دربراره جهان صورت‌بندی می‌کرد. آرنت باوجود آنکه در وضع بشر با مفهوم‌پردازی زحمت، کار و عمل به‌عنوان عناصر تشکیل‌دهنده زندگی انسان، یکی از مهم‌ترین نوآوری‌های ذهن بشر را در قرن بیستم ارائه کرد، اما به باور بسیاری، بازگشت او به تفکر نشانگر خطری در حیات فکری او بود. اما لزوم توضیح توانایی تفکر که تا حدودی می‌توان آن را خارج از محدوده «وضع بشر» دانست، آرنت را بر آن داشت تا منظومه نظری خود را از نو بنا کند و برای این کار در «حیات ذهن»، نسبت قوه‌های مختلف به ابعاد مختلف تجربه را نشان دهد. بنا بود آرنت این کتاب را در سه جلد بنویسد: تفکر، اراده و داوری. سه جلوه مهم حیات ذهن که به تعبیری جمهوری ذهن را شکل می‌دهند. اما مرگ او در سال ۱۹۷۵ امکان اتمام این طرح را به او نداد.

جلد اول با عنوان «تفکر» به فعالیتیی از ذهن می‌پردازد که از جهان‌نموده‌ها می‌گریزد. آرنت در جلد نخست منحصرا متمرکز بر فرایندهای پنهان تفکر است. فرایندهایی که عاملی تعیین‌کننده در نحوه عمل است. در نظر آرنت باوجود آنکه همه فعالیت‌های انسان از جمله اراده و داوری ذهن متکی بر وجود جهانی مشترک است، اما تفکر به چیزی کاملا متفاوت نیاز دارد. جلد دوم برخلاف جلد نخست، بیشتر به روح آرنتی نزدیک است. در این مجلد انسان بسان موجودی متعلق به این جهان در نظر گرفته می‌شود. «اراده» و «داوری» دو جلد دیگر این مجموعه هریک به یکی از تجربه‌های شاضی ربط دارند که انسان در مقام موجودی گذشته را در نظر داشته باشد. به سوی آینده و مسائلی است که هنوز نیستند و «داوری» قوه‌ای برای پرداختن به گذشته و مسائلی که دیگر نیستند. در نظر آرنت وضعیت همه انسان‌ها مابین گذشته و آینده به صورتی است که در آن باید همیشه امکان‌های عملی برای آینده را بسنجد و ضمن این کار باید هم‌زمان گذشته را در نظر داشته باشد. درمجموع، آرنت در تاریخ فلسفه سیاسی نشان داد که تفکر و سیاست همیشه نمی‌توانند سازگار شوند. تفکر نمی‌تواند به‌تنهایی خالق عمل سیاسی اصیل باشد و اگر فکر کنیم و دست به تفکر نزنیم، هرگز نمی‌توانیم آزادانه و مسئولانه عمل کنیم.



پان» که مرزهای نژادی و قومی خود را در تخیلات وهم‌آلود دنبال می‌کنند، می‌توانند کل دستاوردهای بشری و آزادی حاصل از تمدن را در معرض نابودی قرار دهند. «جنبش‌های پان» که صورتی مخوف از «ناسیونالیسم قبیله‌ای» هستند، بازتاب و دستاورد تنهایی و تک‌افتادگی و خلق «جامعه توده‌ای»‌اند که بی‌علاقگی به امور عمومی و سیاست و ترس از تعلق به جهان متکثر آدمیانی که شجاعت متفاوت‌اندیشیدن را طلب می‌کنند. از شاخصه‌های آن است. از این‌روست که در چنین فضای توده‌وار، امکان ترغیب و مهار آدم‌هایی از نوع «آیتمن» برای ایدئولوژی‌های توتالیتر به‌راحتی فراهم می‌شود. به قول آرنت «توتالیترایسم بدون پیروان سرپره‌ا و محض و مخلص غیرممکن است». او می‌خواهد به‌صراحت فاش کند که تنهایی و تک‌افتادگی تجربه عدم تعلق مطلق به جهان است. ۵- اما در پایان باید به یک نکته اساسی که در عبارات مندرج در کتاب حاضر تازگی دارد، اشاره کرد. به‌نظر می‌رسد او به‌درستی یکی از معدود متفکران «در آستانه» یا «در راه» است که با خوانش دقیق تاریخ عقاید، متوجه خطر مهلکی که اندیشه‌ها را تهدید کرده است. اندیشه‌هایی که سر از «ایسم‌ها» یا غایت‌گرایی خوشبینانه درآوردند و محصول آن قرن بیستمی است که آرنت از آن به‌شدت دل‌چرکین بود: او گفته بود «کل قرن بیستم احتمالا یکی از مهم‌ترین قرون در تاریخ خواهد بود، اما نه در عرصه سیاست کنش». (ص ۲۷)

آرنت با بیان اینکه «من به‌هیچ‌وجه مطمئن نیستم که لیبرال‌ام و البته هیچ اعتقادی هم به آن ندارم» (ص ۱۲۵) نمی‌تواند در حصار تنگ ایدئولوژی راست یک جای مشخص معرفتی- سیاسی اشغال کند. از سوی دیگر با فاش‌کردن این موضوع که چه‌بسا حتی مارکس هم به دشواری می‌دانست که از سوسیالیسم آرمانی چه در ذهن دارد، برخلاف بسیاری از متفکران سده بیستمی تسلیم اراده چپ هم نمی‌شود. آنچه در فلسفه «در راه‌بودن» اهمیت دارد این است که او ناظر دقیق و نکته‌سنج وضع بشری در عصر مدرن بود و بدین‌منظور تلاش داشت سبویه «تفکر انتقادی» را در خود به‌مثابه وظیفه‌ای کانتی زنده نگه دارد. او شجاعانه و به‌درستی نشان داد که نماد بارز جمله «رنه شار» است: «میراث ما را هیچ سندی تضمین نکرده است» (ص ۱۲۰) آرنت در ایضاح منطق این گفته که عصاره تفکر خودش می‌دانست، می‌گوید: «ما آدم‌های امروزی کاملا آزاد هستیم که با استفاده از تجربیات و اندیشه‌های پیشینیان بتوانیم اینک به خودمان کمک کنیم». (ص ۱۲۶)

هانا آرنت وقتی از دنیا رفت، برای خیل علاقه‌مندان جوان متفکر سیاست مشارکتی در حوزه عمومی معرفی شد. تعجبی نداشت که جنبش‌های نوین دهه‌های ۶۰ و ۷۰ نه به لنینیسم یا مائوئیسم بل اندیشه‌ها و گفتارهای امثال او و رزا لوکزامبورگ را سرلوحه مبارزه خود قرار داده بودند. اگر این‌طور بوده باشد به‌راستی در دل جنبش‌های امروزی چون محیط‌زیست، دموکراسی مشارکتی و دیگر گونه‌های تفکر رهایی‌بخش، باید دیگر بار نام و اندیشه‌های او را جست‌وجو کرد، چراکه نمی‌توان تردید داشت یکی از مقاصد او این بود که به ما انسان‌ها یادآوری کند همواره قابلیت عمل، حتی در وضعیت‌های دور از ذهن و چه‌بسا نامتحمّل، وجود دارد. آرنت بر آن بود ایمان و امید در امور بشری از این «ام واقع برمی‌خیزند که انسان‌های جدیدی دمام با به جهان می‌گذارند، انسان‌هایی که هر کدام منحصربه‌فردند و هریک قادر به ابتکار عمل‌های تازه‌ای‌اند که می‌توانند آدمیان را به مسیری تازه درآندازند».^۵

این عبارت مربوط به مارگارت کانوون، آرنت‌شناس برجسته است، بااین‌همه خود آرنت اینجا و آنجا درباره اهمیت آغازها چونان افتادن در راه ناشناخته‌ها بسیار سخن گفته از جمله این عبارت: «ما زاده می‌شویم که از نو آغاز کنیم، نه آنکه بمیریم!».

۲) اشاره‌ای است به رمان هاینریش بُل: سیمای زنی در میان جمع. ۳) این رویکرد آرنت سبب شده در مواقع زیادی خوانندگان از اشاره‌های تحقیرآمیز او رنجیده شوند. ۴) نقل است‌که آیشمن در طول محاکمه هراز چندگاهی به کانت ارجاع می‌داد و گفته مفهوم وظیفه را که کانت مطرح کرده است، سرلوحه زندگی‌اش قرار داده بود. (ص ۵۲) ۵) این عبارت آخری از مقدمه خواندنی مارگارت کانوون بر کتاب «وضع بشر» او آمده است که از صفحه ۲۷ این کتاب به ترجمه مسعود علیا، نشر ققنوس نقل شد.

نگاهی به «آخرین مصاحبه‌ها و دیگر گفت‌وگوها»

سیمای زنی در میان جمع

هانا آرنت در سال ۱۹۵۰ در نیویورک

شده تا انسان‌ها کمتر با هم سخن بگویند.^۲ نتیجه این امر انزوا و تک‌افتادگی بیشتر است. در این طرز تلقی او فیلسوفان حرفه‌ای را خطاب قرار می‌دهد که خطای این افراد نیز غفلت از وضع و حال سیاست است. چه سیاست همواره در میان انسان‌ها و ذهن متکثر جریان دارد. همچنان‌که خوب است، اهالی تفکر هم با فاصله‌گرفتن از عقل تک‌ذهنی دکارتی که چه‌بسا به «می‌اندیشم برای اینکه اندیشیده باشم» منتهی می‌شود، از طریق تجربه با جهان‌زیست‌های جامعه بشری، افکار خود را مورد بازسنجی قرار دهند. آرنت خطاب به گونتر گاوس می‌گوید: «فکر نمی‌کنم هیچ روند تفکری بدون تجربه شخصی امکان‌پذیر باشد. هر تفکری، تفکری پسین است». (ص ۳۷) به این معنا هر بودنی و اندیشیدنی بودن- در- جهان است.

۳- به گمانم از جنبه دیگری هم او با جمع متفکران حرفه‌ای که اغلب ردای مردانه بر تن داشتند، متفاوت بود. چراکه برای او در ساخت اندیشیدن، اهمیت زبان یا زبان به‌مثابه امکانی برای فهمیدن خود و دیگران انکارناپذیر است. برای او که تجربه مواجهه با فاشیسم و اشکال شرارت‌بار یهودآزاری را از سر گذرانده بود «زبان، حتی در تلخ‌ترین دوران و شرایط» (ص ۲۶) امکان و امیدی برای ادامه‌دادن زندگی بوده است. به‌ویژه مواجهه با زبان در بلوارها و خیابان‌ها جایی‌که انواع تجربه‌ها و زندگی‌ها جریان دارد. به‌زعم او زبان این قدرت معجزه‌آسا را دارد که در تنهایی از روی اجبار متفکر، امکان گفت‌وگوی او با خویشان خویش را هم تمهید می‌کند. چنان‌که در گفت‌وگو با یواخیم فست با آوردن عبارتی از ارسطو که «گفت‌وگو با خویشان خویش، (ص ۶۱) می‌نامد، وجود زبان را براساس نیاز به فهمیدن خود و دیگری» تفسیر کرده است. از این حیث، آرنت در تمایز با صورت‌های محافظه‌کارانه تفلسف و بی‌عملی سیاسی که ازبین‌برنده اصل آزادی و نوآوری است، جوهره تفکر را اساسا «تفکر انتقادی» معنا می‌کند. برای انسان عصر مدرن غرق‌شده در روزمرگی و عمل انفعالی آن‌هم بی‌داوری و تامل، این ایده آرنتی که گفته است «کسانی که آزادی را تنها آزادی برای خریدکردن تعریف می‌کنند، از ارزش واقعی آن محروم شده‌اند» باید بسی آموزنده باشد.

۴- خواننده وقتی به گفت‌وگوی آرنت با عنوان «آیشمن به شکل وحشتناکی ابله بود» می‌رسد، می‌بیند او به‌مثابه معمای اساسی است که باید به آن پرداخت و فهمش کرد. آیتمن نماد تنهایی، انزوا و نیندیشیدن

در زمانه تاریک فاشیسم توتالیتری است. او در مطالعه و اظهارنظر پیرامون

این فرد، مقولاتی را برجسته می‌کند که کمتر نظریه‌پردازی توانسته مورد توجه قرار دهد. مثلا توجه‌دادن به این مفهوم فلسفی که کل زندگی او نماد بی‌تفکری بوده است. در تحلیل آرنت او نمونه‌ای است بارز از اینکه وقتی شخصی با فرهنگی بی‌آنکه ببیندیشد، حرف بزند و عمل کند چه می‌تواند پیش آید. بی فکری محض بود که او را مستعد بدل‌شدن به یکی از بزرگ‌ترین جنایتکاران آن دوره کرد. آنها که این ظرایف و دقایق بحث آرنت را در تفسیر آنچه آیتمن به آن تن داده (یعنی کشتار یهودیان در جنگ جهانی دوم) درک نکرده‌اند، او را با برجسب‌های ناچسب به محاکمه کشیده و قضاوت‌های نادرستی می‌کنند، چراکه حرف اساسی آرنت در گفتن اینکه «آیشمن به شکل وحشتناکی ابله بود» تنها به این دلیل نیست که از امکان اندیشیدن برخوردار نبود، فی‌الواقع او که به شکل مسخره‌ای حتی دعوی جانبداری از فلسفه کانتی داشت،^۲ به تعبیر آرنت، وظیفه کانتی را تنها به «اطاعت محض» تبدیل کرده بود. اطاعت کورکورانه مانند ترجیع‌بندی سراسر زندگی‌اش را فرا گرفته بود. از این لحاظ آرنت می‌گفت: آیتمن ابله بود. عین لاهت بود که فردی تا این اندازه وحشتناک بود». (ص ۵۱)

آرنت با نگرانی از آینده، خطر مهلک زمانه مدرن را نه‌فقط مواجهه با

گونه‌هایی از نوع آیتمن‌ها می‌داند. از آن بیشتر درپی انتقال این مسئله به

خوانندگان است که ما به زمانه‌ای رسیده‌ایم که بالقوه ظهور «جنبش‌های



محمدتقی قزلسفلی

عموما تصور می‌شود فلسفیدن مردانه است، اما لازم نیست همیشه مردانه باقی بماند. کاملا ممکن است روزی روزگاری «زنی» فیلسوف باشد! **هانا آرنت، آخرین مصاحبه‌ها و دیگر گفت‌وگوها**
تنهایی، چه حاصل غرق‌شدن در تفکر باشد، چه حاصل توتالیترایسم، توانایی بشری را به بیراهه می‌کشاند.

هانا آرنت، حیات ذهن
درباره بانوی فیلسوف، هانا آرنت به‌درستی گفته‌اند که «نظریه‌پرداز آغازهاست»^۱ چنین خصلت زندگی و منش فکری، آن هنگام که به نوشته‌ها و گفتارهایش مراجعه می‌کنیم کاملا مشهود است: چه آنجاکه در باب برخی از مهم‌ترین کلیدواژگان فلسفه و تجزیه آنها به معانی تازه می‌نویسد و چه وقتی در مقام نظریه‌پرداز هوشیار سیاست و عمل آدمی به‌ویژه در «مصاحبه‌ها و گفت‌وگوها» لب به سخن می‌گشاید و در آنها از مسائل متبلا به زندگی روزمره تا مقولات جدی‌تری چون ساختار قدرت در آمریکا تا جهان سوم اظهارنظر می‌کند. هرچند اندیشه‌های او و واکنش‌هایش گاه با چالش‌ن وازگانی که حکایت از نارضایتی عمیق او دارند مطرح می‌شود اما بسیاری اعتراف دارند که گفتار او بدیع و تکان‌دهنده است. عجیب نیست که می‌توانیم از او به‌عنوان متفکری عصبانی‌کننده یاد می‌کنند که ضمن وابسته‌نبودن به مرام و مسلک خاصی، عموما درباره برخی مسائل بغرنج سیاسی مثل خشونت، انقلاب و طرح دعاوی اگزستانسیال عکس جمع متفکران پیرامون خود نظر می‌دهد. گویی می‌خواهد خلاف جریان آب شنا کند.

بخشی از آنچه در آغاز این نوشتار بدان اشاره رفت، به‌تازگی در کتابی مختصر اما مفید که به همت «نشر ققنوس» و ترجمه هوشنگ جبرانی در اختیار علاقه‌مندان اندیشه‌های آرنت قرار گرفته بازتاب یافته است. به عبارتی ساده و صریح آرنت در این اثر که برخی دیدگاه‌های قبل از مرگش مندرج است، خواننده را غافلگیر و به‌زعم من هیجان‌زده می‌کند.

در این کتاب خواننده با چند گفت‌وگو پیرامون تجربه‌های گوناگون زندگی نظری و عملی آرنت از رویکرد او در تفسیر سیاست و انقلاب یا جایگاه و نقش «آیشمن» در قربانی‌کردن یهودیان نکائی جدید می‌شنود و با برداشتی از آرنت به مثابه متفکر «آغازها» مواجه می‌شود؛ نظریه‌پرداز متمایز از جمع فیلسوفان سیاسی که عموما اسیر مدهای فکری زودگذر شده‌اند یا در دام خیال‌اندیشی ناشی از غایت‌باوری سفت‌وسخت افتاده‌اند. او بیشتر دوست دارد بی‌آنکه به‌سادگی حق به جانب کسی یا نظریه‌ای بدهد در نوعی سالیات هراکلیتی «زبان» گفت‌وگو را به امکانی از مشارکت دوستانه در راه تفلسف انتقادی و نوعی هستی‌شناسی از وضع بشر تبدیل کند. از این‌رو، به استاد کتاب تازه منتشرشده به بخش‌هایی از آنچه «آغازیدن و نوبودگی» در آرای آرنت است به اختصار می‌پردازم:

۱- هانا آرنت، خصلت متفاوت‌بودن نوشتن را همواره به‌مثابه «سیمای زنی متفاوت» در جمع متفکران عموما مرد» ارائه داده است.^۲ گویی در اینجا قسمی از سوبیه‌های هایدگری (شاید در اثرپذیری ارتباط روحی- عاطفی با این فیلسوف بزرگ و جنجالی) تفکر اگزستانس را به ارث برده، مثلا آنجا‌که هایدگر به مناسبتی گفته بود: «گاه بیراهه‌ها هم راهی به مقصود دارند!». وجهی پررنگ از هرمنوتیک اگزستانس در نوشته‌های این بانوی متفکر قابل ردیابی است که در آن اندیشه‌هایش با تمام جنبه‌های هستی و تجربیات آدمی مرتبط می‌شود. آرنت هرگز نخواسته در تنها «راه اصلی» که در آن فیلسوف‌بودن یا به حساب‌آمدن به معنایی که کانت آنها را «متفکران حرفه‌ای» می‌نامید قدم بگذارد. برای مثال در گفت‌وگو با گونتر گاوس به‌صراحت می‌گوید: «من به حلقه فیلسوفان تعلق ندارم، حرفه من همانا نظریه سیاسی است».

۲- تمایز او با جمع فیلسوفان، به تعبیر و تفسیر او از نسبت متفکر با سیاست که آن را عرصه مانایی و تعامل ذهنیت‌های بشری تعریف می‌کند، کاملا مشهود است. از دیدگاه آرنت، از آنجا‌که در میان غالب فلاسفه، خصوصت (اگر نگوییم بی‌میلی) به سیاست دیده می‌شود، او با این جهت‌گیری هم بر آن است از فلسفه و خصلت تک‌ذهنی‌بودن جدا شود و در همان حال روی به جانب حوزه عمومی و عرصه گفت‌وگو با دیگران و مشارکت در هوا و فضای مردمان معمولی بگذارد. توکوپی از آن زیست‌جهان بیشتر لذت می‌برد. آرنت جایی در کتاب «وضع بشر» که در جای‌جای آن نشان نقد گرنده به جامعه مدرن دیده می‌شود، به زبان وبری نشان می‌دهد که شوربخانه عصر مدرن و زمانه ما برخلاف انتظار حوزه‌های بروز و ظهور خلاقیت سیاسی را تضعیف کرده و خصوصی‌شدن فراگیر سبب

